

هشت گفتار درباره فاشیسم- نوشته "تولیاتی"

فاشیسم در آلمان با ابزار انتخابات به قدرت رسید

ترجمه و تنظیم- ن. کیانی

ما قبلا به بحران درون فاشیسم اشاره کردیم، به ویژگی‌های آن، به امکان‌های فعالیتی که در برابر ما می‌گشاید. باید توجه داشت که وقتی حزب فاشیست هنوز توتالیتر و تام‌گرا نشده بود، این بحران‌ها خصلت ویژه‌ای داشتند. یعنی ریشه بحران در مقاومت و مبارزه کادرهای بورژوازی خرد و متوسط بود برضد سیاست خشن سرمایه‌داری که به سیاست حزب فاشیست پس از بدست گرفتن قدرت تبدیل شد. نباید تصور کرد که این عناصر در چارچوب منافع توده‌ها معترض بودند. اشخاصی نظیر "فرونی"، "پادووانی" (از رهبران اولیه فاشیست) و غیره نارضایتی قشرهای بورژوازی خرد و متوسط را بیان می‌کردند. یعنی گروه‌هایی که می‌خواستند خود رهبری و فرماندهی را بدست گیرند. این مبارزه، آنان را برضد سازمان حزبی، به سمت شورش برضد سازمان دولتی سوق می‌داد. در برخی نواحی - مثلا در ناپل - آنان توانستند رهبری توده را بدست گیرند. و این بعلت ویژگی این نواحی بود، نواحی که پرولتاریا در آنها حاکم نبود و قشر وسیع بورژوازی خرد و متوسط در آن وجود داشت و نوعی پرولتاریای ژنده پوش در آن زندگی می‌کرد که می‌شد آنان را در چارچوب شیفتگی نسبت به یک رئیس بسیج کرد و نه بر مبنای یک برنامه سیاسی. در برخی نواحی دیگر نیز این ویژگی وجود داشت. مثلا "گیمپائولیسمو" در میلان. مخالفت "گیمپائولی" در میلان متکی بود به شبه خلافاکاران، پرولتاریای ژنده پوش، اعضای سابق گروه‌های مسلح که در صفوف میلیس بودند و بازگشت به باندهای مسلح قدیمی را بدلیل منافع شخصی خود خواستار بودند. اما در میلان یک پرولتاریای صنعتی بزرگ هم جود داشت. به همین دلیل "گیمپائولی" مسایلی را طرح کرد که حتی برای کارگران نیز مورد علاقه بود: مثلا نمایندگی کارگران در کارخانه‌ها. این اعتراض که در ابتدا همان خصال ناپل را داشت در تماس با شهر بزرگ صنعتی خصلتی دیگر یافت. مخالفت گیمپائولی دارای خصلت سندیکایی روشن بود.

این خصلت اعتراض درونی، این بحران‌های داخلی در حزب فاشیست زمانی که حزب خصلت یک حزب واحد توتالیتر را بخود گرفت تغییر کرد. اکنون حزب می‌خواست توده‌ها را سازماندهی کند و سازمان‌های شبه فاشیستی، نظامی و شبه نظامی، تبلیغاتی و سندیکایی بوجود آورد.

از این زمان، حوادثی که موجب بحران‌ها شد خصلتی دیگر گرفت. از سال ۱۹۳۰ و پس از آن یک سلسله شورش‌ها، حوادث محلی و محدود که در پیوند با طبقات زحمتکش بودند روی داد. میلیس‌ها در اعتصابات شرکت کردند، فاشیست‌ها آشکارا برضد کارفرماها تظاهرات کردند یا تظاهرات داخل کارخانه‌ها را رهبری کردند. در ۱۹۳۰، در میلان، این فاشیست‌ها بودند که اعتراض برضد کارفرماها را شروع کردند. این عنصر غالب که برای ما اهمیت بزرگی دارد، یک عنصری است که ما آن را در سازمان‌های شبه نظامیان نیرومندتر می‌بینیم. (که هرچند از نظر شمار کوچک ترند اما اهمیتی بزرگ دارند) و بویژه نزد جوانان فاشیست. در سال‌های اخیر در میان جوانان فاشیست شمار اعتراض‌ها و شورش‌ها مدام بیشتر شده است. این پیامد مستقیم خصلت این سازمان است، خصلتی که در گذشته به آن اشاره کردیم. **توده** با سهولت بیشتری برای منافع فوری خود بسیج می‌شود یا در برابر ستم

دستگاه شورش می‌کند. این پدیده‌های شورش درون سازمان‌های جوانان اهمیتی ویژه دارند و در برابر ما عرصه فعالیت بویژه وسیعی را می‌گشاید.

میان شورش‌ها و اعتراض‌های امروز با گذشته تفاوت وجود دارد. برای دیدن خصلت این بحران‌ها باید تحلیلی عمیق کرد. همواره آسان نبوده که جنبه خرده بورژوازی این هیجانات را دید. امروز دیدن این جنبه بسیار آسانتر است.

مثلا می‌توانیم با آلمان مقایسه‌ای کنیم. این مقایسه خوبی تمایز میان دو شیوه دیکتاتوری و عناصر مشابه آن را نشان می‌دهد. من همواره تاکید کرده‌ام که نباید این دو فاشیسم را با هم مخلوط کرد. عنصر بنیادین تمایز ناشی از این واقعیت است که **فاشیسم آلمان**، پیش از آنکه قدرت را بدست گیرد توانست به جنبش توده‌ای بزرگی تبدیل شود، توانست قدرت را با **ابزارهای انتخاباتی** بر مبنای دمکراتیک بدست گیرد: دمکراسی محدود که البته بر اثر خشونت محدودتر هم شده بود اما با اینحال توانست ۴۰ درصد آرا را بدست آورد. این نخستین مبنای تفاوت است.

مبنای دوم در این واقعیت قرار دارد که فاشیسم آلمان، پیش از فتح قدرت، صرفنظر از بورژوازی خرد و متوسط و کارگران روستایی، توانسته بود توده بیکاران را سازمان بندی کند و از طریق آنان نفوذ خود را بر روی گروه‌های معینی از کارگران و توده‌های وسیع دهقانی برقرار کند. به همین دلیل بود که بحران‌های درونی فاشیسم آلمان فوراً با ویژگی‌هایی دیگر ظاهر شد. عنصر مشترک میان این دو فاشیسم عبارتست از شورش بخشی از رهبران فاشیست که در پیوند با بورژوازی خرد و متوسط بودند برضد دیکتاتوری آشکار بورژوازی بزرگ. اما در آلمان این شورش‌ها شدتی بیشتر داشت. این شورش‌ها ضمناً نارضایتی کارگران، بیکاران و دهقانانی را نشان می‌داد که فاشیست‌ها آنان را سازمان داده بودند یا لاقلاً تحت تاثیر گرفته بودند. آنان تصور می‌کردند فاشیسم یک سلسله از مسایل و بویژه مسئله بحران را حل خواهد کرد و اکنون مشاهده می‌کردند که فاشیسم هیچ مسئله‌ای را نمی‌تواند حل کند. این پدیده را ما در ایتالیا در مقیاس کوچکتری داشتیم. نارضایتی کارگران و دهقانان در سازمان‌های فاشیستی بعدها یعنی اخیراً آشکار شد. در واقع توده‌ها، در گذشته، توسط یک سلسله سازمان‌های قدیمی سازماندهی شده بودند در حالی که امروز به شکلی توتالیتر توسط حزب فاشیست و سازمان‌های موازی آن سازمان گرفته اند. به ۳۰ ژوئن و بحران قتل نماینده مجلس "ماتّه ئوتی" نگاه کنید. عناصر مشابهی وجود دارد زیرا در هر دو مورد مخالفان معینی به قتل رسیدند یعنی ماتّه ئوتی و رهبران فاشیست‌ها. در این بحران‌ها نوسانات قشرهای خرده بورژوا دیده می‌شود که فاشیسم آنها را سازمان داده بود: در دوران ماتّه ئوتی میلیس حاضر به مداخله نشد. در ۳۰ ژوئن گروه‌های فاشیستی نارضایتی شدید خود را نشان دادند و معلوم شد که باید سازمان آنان تصفیه و از نو سازماندهی شود.

در ایتالیا احزابی دیگر وجود داشت و نارضایتی توده‌ها در نوسان‌های دیگر احزاب بازتاب پیدا می‌کرد. در آلمان مشابه این وضع وجود داشت اما عمده نبود. خصلت عمده در آلمان عبارتست از بحران حزب فاشیست. ما شاهد تجزیه گروه‌های حمله، سازمان‌های کارخانه‌ها، گروه‌های حفاظتی بودیم. در آلمان نیز گرایش وجود دارد که بحران به همان نتایج ختم شود که در ایتالیا شده بود مانند گرایش به تجدید سازمان سوسیال دمکراسی، کاتولیک‌ها و غیره. ما در آلمان شاهد پدیده‌ای مشابه ایتالیا در دوران ماتّه ئوتی هستیم. اما در آلمان هنوز حالت جنینی دارد، در حالیکه در ایتالیا پدیده اصلی بود. در آلمان توده از قبل در سازمان‌های فاشیست بودند. در ایتالیا بخش عمده آن بیرون از سازمان‌های قدیمی بود اما هنوز وارد سازمان‌های جدید نشده بود.

هر قدر در ایتالیا از بدست گیری قدرت توسط فاشیسم دور و به دوران کنونی نزدیک می‌شویم، می‌بینیم که نارضایتی توده‌ها به مبارزه درونی سازمان‌های فاشیست دامن می‌زند. شمار اعتراض‌های درونی و معترضان روزبروز بیشتر می‌شود. شکل بروز این اعتراض‌ها

همچون گذشته نیست بلکه به شکل مبارزه توده‌ها تحت شعارهای مشخص برضد سازمان‌های فاشیست برای مطالباتی با خصلت فوری است. به آخرین نمونه نگاه کنیم. ماجرای "آرپیناتی". این اعتراض در پله‌ای بالاتر از قبلی‌ها قرار داشت. هیچکدام هنوز به این مرحله نرسیده بودند که برنامه‌ای دولتی را خارج از برنامه حزب فاشیست طرح کنند. اعتراض‌های گذشته به داخل فدراسیون محدود بود. اما "آرپیناتی" یک طرح متفاوت سازمان دیکتاتوری را ارائه داد. این یک پیشرفت بود، پیشرفتی که پیامد تحولاتی بود که درون سازمان‌های فاشیست‌ها بوجود آمده بود. رهبران امروز در تماس با توده هستند در حالی که گروه قبلی در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نبود. این بحران‌ها امروز چیزی عمیقتر را نشان می‌دهند. "آرپیناتی" بیانگر نارضایتی بورژوازی خرد و متوسط کشاورزی منطقه "امیلی است" که پایه فاشیسم را در ایتالیا تشکیل می‌داد. این بورژوازی خرد و متوسط نارضاضی است چرا که در نتیجه اجاره‌های بسیار بالای اراضی فقیر شده است و همچنین فقر بر اثر ورشکستگی مالکیت کوچک، بر اثر کاهش بهای محصولات کشاورزی، بر اثر رقابت بهره برداران بزرگ و غیره.

راه توده ۲۰۴ ۲۰۰۸, ۱۲, ۰۱